

مفهوم عدالت صحابه

مفهوم عدالة الصحابة

تأليف :

أبو عبدالله الذهبي



سنی بوک - کتابخانہ مجازی اہل سنت
www.SunniBook.net

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلاة والسلام على رسول الله ، اما بعد :

موضوع عدالت صحابه از موضوعات مهمی است که بر هر مسلمانی واجب است که به درستی آن را بداند . حقیقتاً من در نوشتن یا بحث از این موضوع به دلیل حساسیت و اهمیت بیش از حدش تردید بسیار داشتم ، اما آنچه که مرا به نوشتن واداشت ، سخنانی بود که از افراد جاهل و هواپرستی که خود را به علم منتسب می کنند اما علم از آنها بری است شنیدم و خواندم ، سخنان و کلماتی از آنها در حق صحابه و مشاجراتشان شنیدم که حکم خدا نیست ، از شبهاتی استفاده می کنند و بر آن اصرار می ورزند ، و روایات ضعیف و ساقط و جعلی و دروغین و واهی را به کار می برند که سست تر از تارهای عنکبوت است ، فوراً آنها را از کتابهای ادبیات و تاریخ و داستانهای شبچره و کتب جعلی و ضعیف می گیرند و جمع آوری می کنند ؛ همچون کتاب اغانی و بیان و تبیین و امامت و سیاست و نهج البلاغه و کتابهای دیگر ، و با این اراجیف همانند شیطان گردنه در آفاق خیالشان پرواز می کنند .

اقوالی مثل تکفیر صحابه یا انکار خلافت عثمان یا علی یا دشنام صحابه ای امثال : معاویه و عایشه و طلحه و زبیر و ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص و غیره ، رضی الله عنهم اجمعین .

امام مالک در مورد کسانی که به صحابه بی حرمتی می کنند می گوید : اینها تنها اقوامی هستند که اراده بی حرمتی به پیامبر صلی الله علیه وسلم را دارند ، اما چون اینکار برایشان میسر نیست ، به اصحاب

او بی احترامی می کنند ، تا گفته شود شخص بدی بوده است اگر چه مرد صالحی بوده باشد و قطعاً اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم صالح بوده اند . الصارم المسلول (ص 553)

این سخن امام مالک نشان از دور اندیشی ایشان نسبت به ابعاد خبر است ، چون موضوع تنها منحصر به بی حرمتی به صحابه نیست بلکه این امر به جاهای خطرناک تر از آن کشیده می شود .

و باتوجه به این دیدگاه ، ابن تیمیه این سخنان را بیان می کند که : اتهام به آنها _ یعنی صحابه _ اتهام به دین است . منهاج السنه (1, 181) . و مثالها در این باب بسیار است .

پژوهشگر مسلمان بسیاری از اوقات احساس ناخوشی و یا ناامیدی می کند ، وقتی که جزئیات عصر راشدین یعنی دوران طلایی تاریخ اسلام را مطالعه می کند ، در اجتماع روایاتی که منابع قدیمی ما و در رأس آنها تاریخ رسل و ملوک امام طبری آورده اند ، او اختلاف زیادی را می بیند بین آنچه که از عدالت صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم می شناسد از سلامت اعتقاد و استقامت در رفتار و اخلاق والایی که داشتند ، و بین روایاتی که راویان و ناقلان به عنوان واقعیت تاریخی به تصویر می کشند .

در این عصر ، مستشرقین و همگامانشان آرای این منتسبین به اسلام را به کار می برند و از آن تأثیر می پذیرند ، بلکه این سخنان باطل غنیمتی بودند تا مادامی که اهدافشان را برای اتهام به اسلام و رسیدن به خدشه دار کردن صحابه گرامی به کار برند ، برای تجزیه و تقسیم کردن آن با هم مسابقه می دهند .

بی تردید وقتی که تاریخ اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را می خوانی باید به دو چیز معتقد باشی :

أ - اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از انبیا خیرالبشر هستند ، و دلیل آن هم این است که خداوند متعال آن ها را مدح کرده است و پیامبر صلی الله علیه وسلم در بیشتر از یک حدیث آنها را به عنوان برترین امت یا امتهای بعد از انبیا ستوده است .

ب - لازم است که بدانی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم غیر معصوم هستند ، اما مصیبت این است که بعضی معتقد به عصمت آنها هستند ؛ البته آری ما معتقد به عصمت در اجماع آنها هستیم ، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده است که این امت بر گمراهی اجتماع نمی کنند به دلیل حدیث :

« إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَجَارَ أُمَّتِي مِنْ أَنْ تَجْتَمَعَ عَلَى ضَلَالَةٍ »

یعنی : "خداوند متعال امت من را پناه داده است از اینکه بر گمراهی اجتماع کنند" . - نگا :

« کتاب السنه » ابن ابی عاصم با تخریج ألبانی (رح) (1, 41) -

بنابراین آنها معصوم هستند از اینکه بر گمراهی اجتماع کنند ، اما به طور انفرادی غیر معصوم هستند ، و عصمت از آن انبیاست .

بعد از این مقدمه سریع وارد اصل موضوع ؛ یعنی عدالت صحابه می شویم و ابتدا با تعریف صحابی شروع می کنیم و با عنایت به توفیق خدا سخنم را آغاز می کنم .

تعریف صحابی

صاحب در لغت : اسم فاعل است از صحب یصحب ، و در جمع آن گفته می شود : أصحاب و أصحاب و صحب و صحبة و صحبان به ضم _ و صحابه _ به فتح _ و صحابه _ به کسره _ لسان العرب (7, 286) .
و در عرف : کسی است که دوستی و هم نشینی اش طولانی شود و همراهی اش بر سبیل اتباع زیاد باشد .
« جامع الأصول » ابن أثير (1, 74)

و در اصطلاح جمهور محدثین : « هو من لقی النبی صلی الله علیه وسلم یقضه ، مؤمناً به ، بعد بعثته ، حال حیات ، و مات علی الإیمان » یعنی کسی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم را ملاقات کرده باشد آگاهانه ، به او ایمان آورده باشد ، بعد از بعثتش ، در حال حیاتش ، و بر ایمان مرده باشد . نگا: فتح المغیث (4, 74) و مابعد آن ، الباعث الحثیث (ص 169 و 172) ، هامش شماره (1) ، دفاع عن السنه (ص 108) ، و الإصابه (1, 6) و کتب دیگر ، و از مجموع آنچه که علما ذکر کرده اند ، این تعریف ساخته شده است .

شرح تعریف

قول ما که گفتیم : « مَنْ لَقِيَ النَّبِيَّ » این در تعریف جنس است و در این تعریف

هر کسی که معاشرت طولانی باشد : مثل ابوبکر و عمر و عثمان و علی ، و کسان دیگری که همراهی پیامبر صلی الله علیه وسلم را کرده اند داخل می شود.

یا زمان معاشرتش کوتاه باشد مثل : نمایندگان پیامبر صلی الله علیه وسلم همانند ضمام بن ثعلبه _ نگا:
 الإستیعاب (2, 751) ، أسدالغابة (3, 57) _ ، و مانند مالک بن حویرث _ نگا : الإصابة (5, 719_720)
 _ ، و عثمان بن ابی العاص _ نگا : أسدالغابة (3, 579) و الإصابة (4, 451_452) _ و وائل بن حجر _
 نگا: الإستیعاب (4, 1562_1563) و أسدالغابة (5, 435) _ و غیره از کسانی که جز مدت
 کوتاهی با پیامبر نبوده اند .

یا او را دیده است ولی معاشرت نداشته است ، مثل : بعضی از اعراب بادیه نشینی که در حجة الوداع با
 پیامبر صلی الله علیه وسلم حضور داشتند ؛ آنها پیامبر را دیده اند ولی با او معاشرت نداشته اند ، مثل :
 ابوطفیل عامر بن وائله _ نگا : الإصابة (3, 605) و الإستیعاب (4, 1696) ، و أسدالغابة (3, 145) _ ، و
 أبوجحيفة وهب بن عبدالله _ نگا: الإصابة (6, 626) _ .

و در این مفهوم داخل می شود : هر کسی که حدیثی را از او روایت کرده است ، مثل مهران مولی
 رسول الله صلی الله علیه وسلم _ نگا : الإصابة (6, 232) و أسدالغابة (5, 281) _ ، و حسان بن ثابت _
 نگا : الإصابة (2, 62_64) و أسدالغابة (2, 5_7) _ و سهل بن حنیف _ نگا : الإصابة (3, 198) و أسدالغابة
 (2, 470) _ .

و کسی که دو حدیث روایت کرده است ، مثل : عبدالله بن حنظله غسیل _ نگا : الإصابة (4, 65_67) و
 أسدالغابة (3, 218) _ و حمزة بن عبدالمطلب _ نگا : لإصابة (2, 121_123) و الإستیعاب (1, 369_375) _
 و شر حیل بن حسنة _ نگا : الإصابة (3, 328_329) _ .

یا بیشتر از دو حدیث ، مثل : ابوهریره ، و ابن عمر و ابن عباس و غیره از راویانی که بسیار از پیامبر
 حدیث روایت کرده اند .

یا اصلاً حدیثی روایت نکرده است ، مثل : عبدالرحمن بن حنبل _ نگا : أسدالغابة (3, 439) و الإستیعاب
 (2, 828) _ ، و ثمامة بن عدی _ نگا : الإصابة (1, 410) و الإستیعاب (1, 213) _ ، و زیاد بن حنظله
 تمیمی _ نگا : الإستیعاب (2, 531) _ .

و در آن مفهوم داخل می شود هر کسی که در غزوه ای با پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است ، مثل :
 خبیب بن عدی _ نگا : الإصابة (2, 262_264) و أسدالغابة (2, 120_122) _ ، و أنس بن نضر _ نگا :
 الإصابة (1, 132_133) و أسدالغابة (1, 155_156) _ .

یا دو غزوه ، مثل : ملیل بن وبرة الانصاری _ نکا : الإصابة (6_382) و الإستیعاب (4, 1484) _ و عبدالله بن عمرو بن حرام _ نکا : الإصابة (4, 189_190) _ ، و عتبة بن فرقہ السلمي _ نکا : الإصابة (4, 439_440) و أسد الغابة (3, 567) _ .

یا بیشتر از دو غزوه ، مثل : براء بن عازب _ نکا : الإصابة (1, 278_279) ، و أسد الغابة (1, 205_206) _ و سعد بن مالک و ابو سعید خدری و صحابه های مشهور دیگر .

یا اصلاً در هیچ غزوه ای با پیامبر صلی الله علیه وسلم نبوده است ، مثل : حسان بن ثابت انصاری رضی الله عنه .

و مرد و زن هم در آن داخل می شود . اما در مورد افراد بالغ به اتفاق اهل حدیث داخل مفهوم صحابی می شوند . اما افراد غیر بالغ ، آنهایی که به سن تمیز رسیده بودند در آن داخل می شوند ، مثل : دو نوه رسول خدا صلی الله علیه وسلم حسن و برادرش حسین ، و عبدالله بن زبیر و غیره .

و افراد غیر متمیز ، مثل : محمد بن ابوبکر صدیق _ نکا : الإصابة (6, 245_246) و أسد الغابة (5, 102_103) _ و محمد بن ثابت _ نکا : أسد الغابة (5, 83) _ ، و پیامبر صلی الله علیه وسلم با آب دهانش او را آبدیده کرد و نام او را محمد نامید ، و کسان دیگری که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را آبدیده کرد ، و برای آنها دعا کرد و به سن تمیز نرسیده بودند .

همچنانکه جن و ملائکه هم در مفهوم صحابه داخل می شوند .

اما جن : بنا به قول صحیح داخل در مفهوم صحابه می شوند ، و این چیزی است که حافظ بن حجر آن را ترجیح داده است . _ نکا : الفتح (7, 7) _ .

اجنه ای مثل : زوبعة ، سمهج یا سمحج ، و عمرو بن جابر ، مالک بن مهلهل ، و شاصر ، و ماصر و منشی و حس و مس و غیره _ نکا : روض الأئنف (2, 304) و ارشاد الساری (5, 306) _ .

اما ملائکه : در دخول آنها تحت مفهوم صحابه اختلاف هست ، جماعتی معتقدند که پیامبر برای آنها نیز مبعوث شده است ، و بعضی از ملائکه با او ملاقات کرده اند و به او ایمان آورده اند ، بنابراین مفهوم صحابه برایشان ثابت می شود ، و از کسانی که بر این عقیده اند : امام سیوطی در کتابش (الجبائک) در شناخت احوال ملائکه (ص 211) و قاضی شرف الدین بارزی و تقی الدین سبکی و امام حافظ ابن کثیر

این قول را ترجیح داده اند و بعضی از اصولیون ، اجماع در این مورد را اثبات کرده اند ، چنانکه در « مواهب اللدنیه » (7, 28) آمده است .

و با کلام « مَنْ لَقِيَ » از مفهوم صحابه خارج می شود : کسی که به او ایمان آورده و او را ندیده است مثل : أَصْحَابُ نَجَاشٍ و زید بن وهب و ابو مسلم خولانی و غیره . نکا : محاضرات فی علوم الحدیث (ص 37_40) .

و ما این کلام را که (مَنْ لَقِيَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) ترجیح دادیم بر اینکه بگوییم (مَنْ رَأَى النَّبِيَّ) تا کسی مثل عبدالله بن أم مکتوم داخل در مفهوم صحابه قرار گیرد ، او از کسانی است که ملاقات او با پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده است اگر چه به دلیل نایبانی او را ندیده است .

و لفظ « يَقْطَعُ » در تعریف : تفکیکی است که با آن هر کسی که در خواب ، پیامبر را ملاقات کرده باشد خارج می شود ، چنین شخصی صحابی نیست ، همچنانکه بلقینی در محاسن الاصطلاح (ص 423) ، و حافظ ابن حجر در فتح الباری (7, 7) ، و سخاوی در فتح المغیث (4, 81) به آن اشاره کرده اند .

و لفظ « مُؤْمِنًا » به « : قیدی است که با آن کسی که او را ملاقات کرده ولی ایمان نیاورده است خارج می شود ، چنین شخصی صحابه محسوب نمی شود چه از مشرکین باشد یا مجوس یا اهل کتاب _ یهود و نصاری _ و فرقی نمی کند بر کفرش باقی مانده باشد مثل : ابو جهل و ابولهب و کفار و مشرکان دیگر ، یا بعد از ارتحال پیامبر صلی الله علیه وسلم به ملکوت اعلی ، ایمان آورده باشد مثل : رسول قیصر . نکا : فتح المغیث (4, 82) .

همچنین با این قید کسی که پیامبر را ملاقات کرده و به او ایمان آورده سپس مرتد شده ، و دوباره در حیات پیامبر به ایمانش برگشته و بار دیگر او را ملاقات کرده ، بدون اختلاف بین علما داخل در مفهوم صحابی می شود ، مثل : عبدالله بن سعد بن ابی سرح نکا : الإصابة (4, 109_111) .

و همچنین در آن داخل می شود : کسی که او را ملاقات کرده و به او ایمان آورده سپس مرتد شده و دوباره در حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم به ایمانش برگشته و بار دیگر او را ندیده است ، یا بعد از ارتحال پیامبر صلی الله علیه وسلم به ایمانش برگشته ، همچنانکه ابن حجر در نزّهة النظر (ص 109) بیان کرده است ، مثل : قرّة بن هبيرة _ نکا : الإصابة (5, 437_440) _ ، و أشعث بن قیس _ نکا : الإصابة (1, 87_90) _ ، و عطار بن حاجب تمیمی _ نکا : الإصابة (4, 507_509) _ .

همچنین در آن داخل می شود: کسی که به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورده سپس مرتد شده و بر ارتدادش تا زمان مرگ استمرار داشته است، مثل عبیدالله بن جحش، کسی که به حبشه هجرت کرد و در آن جا نصرانی شد و بر نصرانیتش مرد، و ربیعۃ بن أمیه جمحی؛ او در خلافت عمر وقتی که به سرزمین روم فرار کرد مرتد شد، و به آنها ملحق شد و نصرانی شد، و ابن خطل که مرتد شد و به خاطر ارتدادش در روز فتح مکه کشته شد. نکا: الإصابۃ (1, 7) و محاضرات فی علوم الحدیث (ص 39)، غیر از اینکه با قید دیگر که بعداً می آید از مفهوم صحابه خارج می شود.

و لفظ « بعد بعثته » قید دیگری است که به وسیله آن هر کسی که او را قبل از بعثت ملاقات کرده و به او ایمان آورده، از مفهوم صحابه خارج می شود، مثل: زید بن عمرو بن نفیل، و جرجیس بن عبدالقیس معروف به بحیرای راهب، که او را وقتی که به شام رفته بود شناخت و قبل از بعثت به او ایمان آورد نکا: الزرقانی علی المواهب (7, 27) و محاضرات فی علوم الحدیث (ص 39)؛ این افراد داخل در مفهوم صحابه نمی شوند، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن هنگام هنوز مبعوث نشده بود که به او ایمان آوردند و او را تصدیق کردند. بر این اساس: آنچه که بعضی در اینجا ورقه بن نوفل را مثال می زنند ناصحیح است چرا که او بعد از بعثت و آمدن وحی پیامبر صلی الله علیه وسلم را ملاقات کرده و به او ایمان آورد، بنابراین ابن صلاح به ثبوت صحتش نظر قاطع داده است. نکا: الزرقانی علی المواهب (7, 27).

و لفظ « حال حیات »: قید دیگری است که با آن، کسی که از روی هوشیاری او را ملاقات کرده و بعد از ارتحالش به ملکوت اعلی به او ایمان آورده خارج می شود _ نکا: فتح الباری (7, 7) و الإصابۃ (1, 7_8) و فتح المغیث (4, 80) _ مثل أبو زؤبب الهذلی شاعر _ نکا: الإصابۃ (2, 364) _، او پیامبر صلی الله علیه وسلم را قبل از اینکه دفن شود، دیده بود و کفن فروش بود.

و لفظ « مات علی الإیمان »: با این قید کسی که او را دیده و به او ایمان آورده، اما بعد مرتد شده و تا زمان مرگ بر ارتدادش دوام داشته خارج می شود، که مثالهای آن ذکر شد. این تعریف صحابی در نزد جمهور محدثین است. در قسمت بعدی از تعریف صحابی در نظر جمهور فقها و اصولیون، و ترجیح تعریف درست بحث می شود. و اکنون به امید خدا تعریف صحابی در نزد فقها و اصولیون را ذکر می کنیم و بعد از آن می پردازیم به شناخت راههای اثبات صحابه.

جمهور فقها و اصولیون در تعریف صحابی می گویند :

« من لقی النبی صلی الله علیه وسلم یقظة مؤمناً به ، بعد بعثة ، حال حیاة ، و طالت صحبتہ و کثر لقائه به ، علی سبیل التبع له ، و الأخذ عنه ، و إن لم یرو عنه شیئاً ، و مات علی الإیمان » .

یعنی « کسی که در حالت هوشیاری با پیامبر صلی الله علیه وسلم برخورد کرده باشد ، به او ایمان آورده باشد ، بعد از بعثتش ، در حال حیاتش و همراهی اش طولانی شده باشد و ملاقاتش با او بسیار باشد ، و از او پیروی کرده باشد و دین را از ایشان فراگرفته باشد ، هر چند حدیثی از ایشان روایت نکرده باشد ، و برایمان مرده باشد » .

شرح تعریف :

لفظ « من لقی النبی ... الخ » : شرح و بیان آن گذشت در تعریف صحابی در نزد جمهور محدثین .

و لفظ « طالت صحبتہ » یعنی اینکه مجالست و برخورد صحابی با پیامبر صلی الله علیه وسلم باید زیاد باشد . و علما در مدتی که در آن گفته می شود « طالت صحبتہ » اختلاف پیدا کرده اند ، دسته ای از آنان آن را یک سال و بیشتر تعیین کرده اند ، از جمله ابن مسیب ، همانطور که شوکانی در ارشاد الفصول (ص 70) از او نقل کرده است ، و ابن همام در التحرير (3, 66) و آلوسی در أجوبة العراقیه (ص 9) و غیره . و دسته ای از آنان آن را تا شش ماه و بیشتر تعیین کرده اند ، همانطور که صاحب التیسیر (3, 66) از بعضی از علما نقل کرده است ، و شوکانی در ارشاد الفحول (ص 70) و آلوسی در أجوبة العراقیه (ص 9) و غیره و شوکانی این دو قول مذکور را در ارشاد الفحول رد کرده است و می گوید: هیچ وجه صحتی در این دو قول وجود ندارد، چون مستلزم این است که جماعتی از کسانی که از پیامبر حدیث روایت کرده اند و کمتر از آن مدت پیش او باقی مانده اند از اسم صحابه خارج می شوند ، و نیز دلیلی از لغت و شرع بر صحت آن وجود ندارد .

دسته ای دیگر معتقدند که با مقدار تعیین نمی شود ، بلکه به نحوی تعیین می شود که عرفاً اسم مصاحبت بر آن اطلاق شود . و قول راجح و أصح در نزد اصولیین همین است ، و جمهور آنها هم به آن معتقدند .

و لفظ « علی سبیل التبع له و الأخذ عنه » : این قید در حقیقت تنها برای بیان واقع آمده است ، چون کسی که مصاحبتش با پیامبر صلی الله علیه وسلم عرفاً طولانی شده باشد جز بر سبیل پیروی از او و گرفتن دین از ایشان نیست ، و صحیح نیست که قید دارای مفهومی باشد ، چون ما کسی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را نمی شناسیم که مصاحبتش با پیامبر صلی الله علیه وسلم طولانی شده باشد ، ولی پیرو و دنباله رو او نبوده باشد .

لفظ « إن لم یرو عنه شیئاً » : جمهور اهل فقه و اصول در آن اختلاف کرده اند ، دسته ای از آنان برای ثبوت مصاحبت ثبوت روایت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم را شرط دانسته اند ، مثل : شوکانی در ارشاد الفحول (ص 70) و سیوطی در تدریب الراوی (2, 112) و غیره .

و دسته ای معتقدند که برای ثبوت مصاحبت ، ثبوت روایت از پیامبر صلی الله علیه وسلم شرط نیست ، مثل : قاضی ابو یعلی الفراء در العدة (ص 3, 989) و آمدی در الإحکام (1, 275) و سبکی در جمع المجوامع (2, 179) و غیره .

قول راجح قول دوم است ؛ زیرا قول به اشتراط روایت برای تحقق مفهوم مصاحبت ، منجر می شود به خارج شدن بسیاری از اصحابی که روایتی از پیامبر صلی الله علیه وسلم برای آنها ثابت نشده ، در حالی که علمایی که زندگینامه صحابه را نوشته اند آنها را در زمره صحابی آورده اند . و قبلاً مثالهایی در این مورد در تعریف صحابی نزد جمهور محدثین آورده شد .

از خلال آنچه که ذکر شد حال می توانیم بگوییم که تعریف راجح برای صحابی همان است که جمهور محدثین گفته اند ، و دلیل آن هم سالم بودن ادله آنها و خالی بودنش از انتقاد است . والله اعلم .

طرق اثبات مصاحب با پیامبر صلی الله علیه وسلم

دو راه برای اثبات صحابی بودن وجود دارد :

راه اول : إثبات مصاحبت به وسیله نص یا خبر (حدیث)

1- قرآن کریم : {إِلا تنصروه فقد نصره الله إذ أخرجه الذين كفروا ثاني اثنين إذ هما في الغار إذ

يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا } [توبه / 40]

یعنی : اگر او را یاری ندهید البته خدا یارش کرده ، آن دم که کافران او را بیرون راندند ، و او دومین دونفر بود ، آنگاه که آنها در غار بودند و قتی به همراه خود (ابوبکر) گفت: غم مخور که خدا با ماست .

این نص مصاحبت سرورمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را ثابت می کند ، به طوری که اجماع شده است به اینکه منظور از صاحب در این آیه ابوبکر رضی الله عنه است . تفسیر رازی (16, 65) .

2- خبر متواتر : مانند آنچه که درباره مصاحبت عشره مبشره وجود دارد ، و اخبار مربوطه به ثبوت مصاحبت آنها با پیامبر صلی الله علیه وسلم به حد تواتر رسیده است . مراجعه کن به حدیث در سنن ترمذی (3, 311_312) .

3- خبر مشهور : مانند اخباری که در مورد مصاحبت عکاشه بن محصن و ابوهریره و ابن عمر و ابو سعید خدری و ابوموسی اشعری و بسیاری دیگر که هیچ مسلمانی در اثبات صحابی بودن آنها شک ندارد . مراجعه کن دراسات تاریخیه فی رجال الحدیث (ص 39) .

4- خبر آحاد : و در زیر مجموعه آن چهار طریق می گنجد :

الف_ روایت یک نفر از پیامبر صلی الله علیه وسلم که معاصر با او بوده از طریق رؤیت یا سماع ، مثلاً یکی از تابعین بگوید : فلانی به من خبر داد که او از پیامبر شنیده است که چنین می گوید ، یا پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که اینچنین کرد مانند قول زهری در مورد فتح مکه که بخاری در صحیحش آن را روایت کرده است . صحیح بخاری کتاب المغازی (3, 97) .

ب _ خبر دادن صحابی در مورد خودش که او صحابی است ، علما در این مورد به چهار دسته تقسیم شده اند :

دسته اول : قول او به طور مطلق و بدون شرط قبول می شود ، و ابن عبدالبر بر این باور است همانطور که سخاوی در فتح المغیث (3, 99) . آن را نقل کرده است .

دسته دوم : قولش به دو شرط قبول می شود :

اول : باید بعد از ثبوت عدالتش باشد .

دوم : باید بعد از ثبوت معاصر بودنش با پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد .

از کسانی که بر این باورند و به آن اعتقاد راسخ دارند : جمهور علمای اصول و حدیث است . رج : «شرح الکوکب المنیر» ابن نجار (2, 479) ، و «المختصر فی اصول الفقه» ابن اللحام (ص 89) و جمع الجوامع سبکی (2, 167) ، و «شرح الألفیه» عراقی (3, 11) و ابن حجر در «الإصابة» (1, 8) و سخاوی در «فتح المغیث» (3, 97) و بسیار دیگر .

دلیل صحت قبول خبر دادنش در مورد خودش که او صحابی است ، این است که اگر او حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کرد ، ما روایتش را قبول می کردیم ، بنابراین اگر در مورد خودش خبر دهد که او صحابی است به طریق اولی قبول می کنیم . رج : «شرح الکوکب المنیر» ابن نجار (2, 479) .

معاصر بودن که در اثبات مصاحبت شرط قرار داده اند این است که : این معاصر بودن شرعاً ممکن است که در حدود صدو ده سال از هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه مکرمه به مدینه منوره ادعای صحابی بودن کرده باشد ، همانطور که حافظ بن حجر در الإصابة (1, 8) آن را ذکر کرده است ، دلیل آن حدیث صحیح پیامبر صلی الله علیه وسلم است که در آخر حیاتش به اصحابش فرمود . «أرأیتکم لیتکم هذه ، فإن علی رأس مائة سنة منها لا یبقی من هو علی ظهر الأرض أحد» یعنی آیا امشبستان را دیده اید ، به حقیقت بعد از صد سال دیگر هیچ یک از کسانی که الان هستند باقی نمی ماند » منظورش از اصحابش بود _ بخاری (1, 33_34) و مسلم (رقم 1965) .

با این توضیح مشخص می شود که اگر کسی ادعای صحابی بودن کند ولی معاصر بودنش با پیامبر صلی الله علیه وسلم غیر ممکن باشد سخنش قبول نمی شود و از دروغگویان به شمار می رود . مراجعه کن به مثالهای کسانی که ادعا کرده اند صحابی هستند و دروغش آشکار گشته : الإصابة (1, 9) و محاضرات فی علوم الحدیث (1, 138_139) و دراسات تاریخیه (ص 46) .

دسته سوم : عدم قبول اینکه او صحابی است ، و ابن قطان موافق این قول است همانطور که شوکانی در ارشاد الفحول (ص 71) از او نقل کرده است ، و ابو عبدالله صیرمی از حنفیه براین قول است همانطور که ابن نجار در شرح الکوکب المنیر (2, 479) آن را ذکر کرده است ، و همچنین از جمله کسانی که این عقیده را دارد امام بلقینی است در محاسن الاصطلاح (ص 427) ، و غیره .

چنین استدلال کرده اند که : او متهم است به اینکه مدعی رتبه والایی است که برای خودش ثابت می کند و آن مقام صحابه است ، و انسان فطرتاً خواستار مقام و بزرگی است _ رج : البلبل (ص 62) و شرح مختصر الروضة (2, 13) و تیسیر التحرير (3, 67) و بسیاری از افراد دیگر .

دسته چهارم : قائل به تفصیل هستند به این ترتیب که اگر کسی ادعای مصاحبت کوتاه کند از او قبول می شود ، به دلیل اینکه اثبات آن با نقل دشوار است ، چون چه بسا در هنگام ملاقاتش با پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی حضور نداشته یا کسی او را ندیده است ، و اگر کسی ادعای مصاحبت طولانی و کثرت رفت و آمد در سفر و حضر کند ، از او قبول نمی شود ؛ چون چنین چیزی دیده و نقل می شود و مشهور می شود ، بنابراین با قول خودش صحابی بودنش ثابت می شود ، همانطور که سخاوی در فتح المغیث (3, 98_99) گفته است .

ج _ گفته یکی از صحابه به صحابی بودن دیگری :

و این یا تصریحی است ، مثل اینکه صحابی بگوید : فلانی صحابی است یا از اصحاب است یا از کسانی است که با پیامبر صلی الله علیه وسلم مصاحبت داشته است .

و یا به طریق لزوم است ، مثل اینکه بگوید : من و فلانی نزد پیامبر بودیم ، یا فلانی با من این حدیث را از پیامبر شنید ، یا من و فلانی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد شدیم .

جز اینکه این روش اخیر تنها زمانی مصاحبت در آن ثابت می شود که اسلام شخص مذکور در آن حالت شناخته شده باشد ، همانگونه که سخاوی در فتح المغیث (3, 96) بیان می کند . و در این مورد صحابی بودن حممة بن أبی حممة الدوسی را که در اصفهان مرد مثال زده اند ، و ابوموسی اشعری برای او شهادت داده است _ رج : « ذکر اخبار اصفهان » أبی نعیم (1, 71) و الإصابة (1, 355) و أسد الغابة (2, 58_59) .

علت قبول قول صحابی را در مورد شخص دیگر به اینکه صحابی است : اینچنین بیان می کنند که : شخص صحابی عادل است و اگر صحیح باشد که ما سخن او را وقتی در مورد پیامبر خبر می دهد ، قبول می کنیم ، بنابراین قبول کردن سخن وی وقتی در مورد صحابی بودن شخص دیگر خبر می دهد ، به طریق اولی صحیح است .

د _ خبر دادن یکی از تابعینی که در نزد اهل حدیث موثق است به اینکه فلانی صحابی است :

علمای محدث و اصول در آن اختلاف کرده اند ، جماعتی از آنان معتقد به قبول قول او هستند ، از جمله ، امام سخاوی در فتح المغیث (3, 96) و حافظ بن حجر در الإصابة (1, 8) و غیره .

و جماعتی دیگر معتقدند که قولش مورد قبول نیست ، و با آن صحابی بودن کسی که از او خبر داده ، ثابت نمی شود ، و از جمله کسانی که چنین نظری دارند : بعضی از شارحان (اللمع) هستند ، طبق آنچه که امام سخاوی در فتح المغیث (3, 99) ذکر کرده است .

و حجتشان در این نفی این است که اگر تزکیه از جانب یک مزکی (تزکیه کننده) صادر شود مورد قبول نیست بلکه باید دو نفر باشد ، چون تزکیه به شهادت ملحق می شود ، پس همانطور که شهادت جز با دو نفر بیشتر صحیح نیست و تحقق پیدا نمی کند ، تزکیه هم قابل قبول نیست مگر از جانب دو نفر و بیشتر ، و به دلیل اینکه شرط قرار دادن تعدد در تزکیه کننده شایسته تر و محتاطانه تر از افراد است ، چون در آن اطمینان بیشتری هست . رج : تیسیرالتحریر (3, 58) .

و قول راجح آن است که دسته اول معتقد به آن هستند یعنی قبول تزکیه یک تابعی به اینکه فلانی صحابی است و به آنچه که نفی کنندگان ذکر کرده اند چنین جواب داده اند :

1. تزکیه جانشین حکم است بنابراین تعداد در آن شرط نیست ، بر خلاف شهادت که در مقابل حکم است و باید حتماً در آن تعدد باشد ، پس الحاق تزکیه به شهادت صحیح نیست . نزهة النظر (ص 134) .

2. اگر تزکیه از طریق اجتهاد مزکی صادر شده باشد به منزله حکم است و در این صورت تعدد مزکی شرط نیست چون به منزله حکم است .

3. در مزکی به یک نفر اکتفا می شود ، زیرا همانند خبر است و همانطور که قبول خبر واحد صحیح است قول مزکی واحد هم قابل قبول است ، چون به منزله آن است . شرح الفیة عراقی (1, 295) .

4. اعتبار واحد در جرح و تعدیل اصلی است که بر آن اتفاق شده ، و اعتبار پیوستن قول شخص دیگر به او نیازمند دلیل است ، و اصل عدم آن است . الإحکام آمدی (1, 271) .

5. لازم است که قائل به عدم اشتراط تعدد در مزکی باشیم ، چون شرط قرار دادن تعدد گاهی منجر به ضایع شدن بعضی از احکام می شود، بنابراین عدم تعدد بهتر و محتاطانه تر است .
تیسیرالتحریر (3, 58) .

راه دوم : اثبات مصاحبت از طریق یکی از نشانه ها

نشانه اول : کسی که ادعای صحابی بودن را می کند باید در دوران پیامبر صلی الله علیه وسلم رهبری یکی از غزواتش را به عهده گرفته باشد ، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم امیری غزوه هایش را تنها به کسی داده است که از اصحابش بوده باشد . _ محاضرات فی علوم الحدیث (1, 140) ، المختصر فی علم رجال الأثر (ص 27) _ .

نشانه دوم : مدعی صحابی از جمله کسانی باشد که یکی از خلفای راشدین او را امیر یکی از مغازی در جنگهای « رده » و فتوحات کرده باشد . الإصابة (1, 9) .

نشانه سوم : مدعی صحابی ، ثابت شده باشد که بچه ای داشته و پیامبر صلی الله علیه وسلم او را آبدیده کرده ، یا نوازشش کرده یا برایش دعا کرده ؛ چون هر بچه ای که به دنیا می آمد پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم برده می شد و ایشان برایش دعا می کرد ، همچنان که حاکم آن را از عبدالرحمن عوف روایت کرده است ، طبق آنچه که ابن حجر در الإصابة (1, 9) ذکر کرده است . و همچنین مراجعه کن به صحیح مسلم (1, 237) .

نشانه چهارم : کسی که ادعای صحابی بودن را می کند باید از کسانی باشد که در سال دهم هجری در مکه یا طائف بوده است ، چون برای محدثین ثابت شده که هر کسی در سال دهم در مکه یا طائف بوده مسلمان شده است و با پیامبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع فریضه حج را انجام داده است . _ الإصابة (1, 9) ، محاضرات فی علوم الحدیث (1, 139) _ این نشانه جای تأمل است ؛ چون اگر چه مسلمان شدن همه آنها مسلم است اما مسلم نیست که تمام آنها با پیامبر صلی الله علیه وسلم حج کرده باشد .

نشانه پنجم : کسی که ادعای صحابی بودن را می کند ، از اوس یا خزرجی ای بوده باشد که در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه بوده باشد . ثابت شده است که تمام آنها مسلمان شدند ولی ثابت نشده که هیچ یک از اسلام برگشته باشند . _ الإصابة (1, 8) و محاضرات فی علوم الحدیث (1, 139) _

طبقات صحابه :

طبقه از نظر لغوی به معنای مرتبه است ، و به معنی مساوات نیز آمده است - مختار الصحاح (ص 388) و ترتیب القاموس (1/399) - .

و طبقه در اصطلاح اطلاق می شود بر جماعتی که در سن یا در اخذ علوم از استادانشان با هم مشترک هستند یا در وصف عام شامل آنها می شود ، و طبقه نامیده شدند چون دارای رتبه برتر یا متوسط یا پایین هستند که وصف آنها را مشخص می کند و مراتبشان را تعیین می کند . محاضرات فی علوم الحدیث (1, 152) .

شمار طبقات صحابه رضی الله عنهم:

علما در تعداد طبقات صحابه در بین کم و زیاد اختلاف پیدا کرده اند ، و اختلافشان مبتنی است بر اختلاف دیدگاهشان در مورد آنچه که معنی طبقه در نزد آنها با آن تحقق می یابد ؛ دسته ای از آنان معتقدند که صحابه در یک طبقه قرار دارند ، از جمله کسانی که موافق این عقیده هستند: ابن حبان و هم نظرانش هستند ، و آنها می گویند: که صحابه دارای فضیلت و افتخار بسیار بزرگی هستند که قابل مقایسه نیست و برتر از هر اعتباری است .

در واقع آنها به مطلق صحابه توجه کردند ، صرف نظر از سنجش آن از سایر اعتبارات دیگر . «محاضرات فی علوم الحدیث» (1, 152).

به همین جهت تمام صحابه را در یک طبقه قرار دادند ، چون همه آنها در یک مرتبه مساوی هستند و هیچ یک از آنها بر دیگری برتری ندارد .

دسته ای دیگر از علما صحابه را در پنج طبقه قرار داده اند :

طبقه اول: بدریون ، مثل ابوبکر صدیق و علی بن ابی طالب و بلال بن رباح رضی الله عنه ، و کسان دیگری که در غزوه بدر حضور داشتند.

طبقه دوم : از کسانی که در اسلام پیشتاز بودند و عامه آنها به حبشه هجرت کردند و در جنگ احد و جنگ های بعد از آن شرکت کردند ، مثل : عثمان بن عفان و همسرش رقیه دختر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و زبیر بن عوام و غیره .

طبقه سوم: کسانی که در جنگ خندق و مابعد آن حضور داشتند ، از جمله : سلمان فارسی و سعد بن معاذ و غیره .

طبقه چهارم: اسلام آورندگان بعد از فتح مکه ، مثل: ابو سفیان بن حرب و حکیم بن حزام و غیره .

طبقه پنجم: کودکان و اطفالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را دیده و در هیچ غزوه ای نبودند ، حال چیزی از ایشان در خاطرشان باشد یا خیر . از جمله کسانی که قائل به این قول هستند : ابن سعد است در کتابش طبقات الکبری ، توجیه او این است که اگرچه صحابه رضی الله عنهم در افتخار صحابی بودن پیامبر صلی الله علیه وسلم مساوی هستند ، اما بنا به اعتبارات دیگری متفاوت هستند مانند سبقت در اسلام آوردن و غزوه ، و امثال اینها . بنابراین گاهی به امری علاوه بر صحابی بودن توجه می شود. - محاضرات فی علوم الحدیث (1, 153) .

و دسته ای طبقات صحابی را دوازده طبقه قرار داده اند از جمله امام ابو عبدالله الحاکم النیشابوری ؛ او در کتابش « شناخت علوم الحدیث » (ص 22-24) ذکر کرده است که صحابی مراتبی دارند :

طبقه اول : جمعی که در مکه مسلمان شدند ، مثل: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیره .

طبقه دوم: اصحاب دارالندوة (خانه قصی بن کلاب) و قضیه این بود که عمر بن خطاب رضی الله عنه هنوز مسلمان نشده بود و وقتی اسلامش را علناً آشکار کرد ، پیامبر صلی الله علیه وسلم را به دار الوندوة برد و در آنجا جماعتی از مردم که به او ایمان آوردند . از جمله : سعید بن زید و سعد بن ابی وقاص .

طبقه سوم: مهاجران به حبشه ، مثل: حاطب بن عمرو بن عبد شمس و سهیل بن یضاء و جعفر بن ابی طالب .

طبقه چهارم: کسانی که در عقبه با پیامبر صلی الله علیه وسلم بیعت کردند ، از جمله : رافع بن مالک و عباد بن صامت و اسعد بن زرارة .

طبقه پنجم : یاران عقبه دوم که اکثرشان از انصار بودند ، در این عبارت ایرادی هست ؛ چون مشخص و مبرهن است که با یاران عقبه اول و دوم غیر از انصار کسی مشارکت نداشته است ، جز عباس که برای اطمینان و خاطر جمعی پیامبر صلی الله علیه وسلم حضور داشته است .

طبقه ششم: اول دسته از مهاجرینی که در قبا به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسیدند ، قبل از اینکه وارد مدینه شوند و مسجد ساخته شود . از جمله: ابو سلمة ابن عبد الأسد و عامر بن ربیعة .

طبقه هفتم: اهل بدر که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد آنان فرمود : "لعلَّ الله أن يكون قد اطلع على أهل بدر فقال : إعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم" . یعنی : قطعاً خداوند به درون های اهل بدر آگاهی داشته که گفته است: هر کاری می خواهید انجام دهید که من شما را بخشیده ام . - بخاری (2), 171-170) - مثل : حاطب بن ابی بلتعنة و مقداد بن اسود و حباب بن منذر .

طبقه هشتم : مهاجرینی که در جنگ بدر و حدیبیه مهاجرت کردند ، از جمله: مغیره بن شعبه .

طبقه نهم : اهل بیعة الرضوان ، که خداوند در مورد آنان این آیه را نازل کرد : « لقد رضي الله عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة » [فتح / 18] ، از جمله آنان : سلمة بن الأكوع و ابن عمر و سنان بن ابی سنان .

طبقه دهم : مهاجران مابین حدیبیه و فتح ، از جمله : خالد بن ولید و عمرو بن عاص .

طبقه یازدهم : کسانی که در روز فتح مسلمان شدند ، مثل: ابو سفیان بن حرب و عتاب بن اسید و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء .

طبقه دوازدهم: کودکان و اطفالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم را در روز فتح و حجة الوداع و غیره دیدند . که در میان صحابه بیشمار هستند ، از جمله : سائب بن یزید و عبد الله بن ثعلبة و ابو طفیل بن عامر بن واثلة و ابوجحيفة وهب بن عبد الله .

توجیه حاکم از این طبقه بندی آن است که او به امری بیشتر از اصل صحابی بودن توجه کرده است و اعتبارات دیگری علاوه بر ملاحظات ابن سعد در طبقه بندیش را مورد توجه قرار داده است .

و دسته ای از علما در تعداد طبقات صحابه به بیشتر از آن معتقد هستند ، مانند: ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی ، او هفده طبقه را در کتابش " اصول دین " (ص 298-303) ذکر کرده است و گفته که صحابه دارای مراتبی هستند :

طبقه اول : سابقین به اسلام ، از مردان : ابو بکر ، از اهل بیت : علی ، از زنان : خدیجه ، از موالی: زید بن حارثه و از حبشه: بلال و از فارس : سلمان .

طبقه دوم : آنهایی که در هنگام اسلام آوردن عمر مسلمان شدند ، و مثالهای آن قبلاً بیان شد .

طبقه سوم : مهاجران اول به حبشه، مثالشان ذکر شد.

طبقه چهارم : یاران عقبه اول ، که دوازده نفر از انصار بودند و مثالشان ذکر شد .

طبقه پنجم : یاران عقبه دوم ، مثل : کعب بن مالک شاعر و عبدالله بن عمرو بن حرام ، و براء بن معرور و غیره.

طبقه ششم : مهاجران همراه پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه ، و کسانی که قبل از ورود به مدینه در قبا به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسیدند ، و مثالشان ذکر شد .

طبقه هفتم : مهاجران بین ورود به مدینه و بین بدر .

طبقه هشتم : بدریون ، که 313 نفر بودند .

طبقه نهم : یاران احد ، جز یک نفر از آنان که نامش قزمان و منافق بود .

طبقه دهم : اصحاب خندق ، که عبد الله بن عمر از آنان شمرده شده است .

طبقه یازدهم : مهاجران بین خندق و حدیبیه .

طبقه دوازدهم : یاران بیعت رضوان در حدیبیه در کنار درخت .

طبقه سیزدهم : مهاجران بین حدیبیه و فتح مکه .

طبقه چهاردهم : کسانی که در شب و روز فتح مکه مسلمان شدند .

طبقه پانزدهم : کسانی که بعد از آن دسته دسته به دین اسلام گرویدند.

طبقه شانزدهم : کودکانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیدند و مثالشان ذکر شد .

طبقه هفدهم : کودکانی که در سال حجة الوداع و کمی قبل از آن به دنیا آمدند .

و نقطه نظر امام ابو منصور بغدادی در آنچه که به آن معتقد است ؛ این است که او به امری مزید بر اصل صحابی بودن توجه کرده و اعتبارات دیگری را ملاحظه کرده است که دیگران به آن توجه نکرده اند . آنچه که در نزد علما در شمارش طبقات صحابه مشهور است ، دوازده طبقه ای است که حاکم به آن معتقد بود . _ الباعث الحثيث تعلیق احمد شاکر (ص 184). و این تقسیم همان چیزی است که اکثر کسانی که در مورد طبقات صحابه رضی الله عنهم نوشته اند به آن عمل کرده اند و از حاکم پیروی کرده اند ، و تقسیم صحابه به طبقات زیادی بر اساس آن چه که حاکم و بغدادی ذکر کرده اند در این مسأله قول راجح است .

اکنون به معنی عدالت صحابه و امور متعلق به آن می پردازیم .

تعریف عدالت :

عدالت در لغت : در صحاح جوهری (ص 415_416) در تعریف لغوی عدالت چنین آمده است ؛ عدل متضاد جور است . گفته می شود « عدل علیه فی القضية فهو عادل » یعنی : در پرونده با او عادلانه برخورد کرد بنابراین عادل است .

و گفته می شود : « فلان من أهل المعدلة » یعنی : از اهل عدل و داد است ، و « رجل عدل » یعنی مورد رضا و قانع کننده در شهادت است . در اصل مصدر است و نیز « قوم عدل و عدول » جمع است و « قد عدل الرجل بالضم عدالة » آن مرد عدالت را برقرار کرد تا آن جا که می گوید : « و تعديل الشيء » : تقویمه : یعنی راست کردن و برافراشتن ، گفته می شود : « عدلته فاعتدل » : برخواستم و او نیز برخواست .

و در « مصباح المنیر » (2, 397) چنین آمده است : « عدلت الشاهد » یعنی عدالت را به او نسبت دادم و وصف کردم . و در قاموس (4, 13) آمده است : عدل ضد جور است ، و هر آنچه که راست و درست اقامه شده باشد مثل عدالة و عدولة و معدلة و معدلة .

از این تعریف لغوی مشخص می شود که عدالت در لغت استقامت است ، و همچنین شخص عادل کسی است که از او شبهه ای ظاهر نمی شود و کسی است که مردم از او راضی هستند و شهادتش را قبول می کنند و به آن قانع هستند .

عدالت در اصطلاح : عبارات علما در تعریف اصطلاحی عدالت متنوع است :

خطیب بغدادی در «الکفایة» (ص 103) عدالت را چنین تعریف می کند : شخص عادل کسی است که نسبت به انجام فرایض آشنا باشد و به آنچه به آن امر شده ملزم و از آنچه که نهی شده دوری جوید و از فواحش خرد کننده اجتناب ورزد و خواهان حق و واجب باشد در افعال و معاملاتش ، و در لفظش خود را پرهیزد از سخنانی که مروت را لکه دار می کند . کسی که اینچنین باشد به عادل بودن در دینش منسوب است و به صدق در گفته اش معروف است و در این وصف ، اجتناب از گناهان کبیره ای که فاعل آن فاسق نامیده می شود کفایت نمی کند ، و با این وصف باید از چیزهایی که خود نمی داند گناه کبیره است ولی مردم می گویند ، خودداری کند.

وابن حاجب عدالت را در مختصرالمتهی (63/2) چنین تعریف می کند : محافظتی دینی است که حمل می شود بر ملازمت ، تقوی و رادمردی و بدعت با آن نیست ، و با اجتناب از گناهان کبیره و ترک اصرار بر گناهان صغیره و ترک بعضی از گناهان صغیره و بعضی از مباحات تحقق پیدا می کند .

تعریف ابن همام : او در تعریف عدالت در کتابش «التحریر» (44/3) آورده است : که استعدادی است که بر ملازمت تقوی و فتوت حمل می شود و شرط آن : کمترین حدش ترک گناهان کبیره اصرار بر صغیره و چیزی که مخل جوانمردی است .

بعضی از اهل عراق در تعریف عدالت می گویند : تنها عبارت است از اظهار اسلام با سالم بودن مسلمانان از فسق ظاهری ، پس هروقت حالش چنین باشد واجب است که عادل باشد ، و عدل در نزد هر مسلمانی مجهول است .- «الکفایة» خطیب بغدادی (ص 141).

و قرافی در کتابش «شرح تنقیح الفصول» (ص 361) عدالت را اینگونه تعریف می کند که : اجتناب از گناهان کبیره و بعضی از گناهان صغیره و اصرار بر آن و ترک بعضی از مباحاتی که مروت را خدشه دار می کند .

و غزالی در «المستصفی» (157/1) آن را چنین تعریف می کند : عدالت عبارت است از استقامت سیرت و دین و حاصل آن برمی گردد به هیئت راسخ در نفس که حمل می شود بر ملازمت همیشگی تقوی و مروت تا اینکه مردم به صدق او اطمینان حاصل کنند . و گرنه به قول کسی که از خدا آنچنان ترسی ندارد که او را از دروغ منع کند ، هیچ اعتمادی نیست ، و در اینکه عصمت از تمام گناهان شرط نیست

اختلافی وجود ندارد و همچنین پرهیز از گناهان کبیره کافی نیست بلکه باید از گناهان صغیره همچون دزدیدن یک پیاز و کاستن در دانه از روی عمد و به طور کامل هر چیزی که دلالت می کند بر ضعف دین او تا جائیکه به خاطر اهداف دنیوی جرأت دروغ گفتن پیدا کند پرهیزد. حتی دوری از بعضی از مباحات لطمه آور به مروت در عدالت شرط شده است؛ همچون خوردن غذا در حین راه رفتن و ادرار در خیابان و همشینی با اراذل و شوخی زیاد، و ثابت شده که آنچه اجماع از آن چشم پوشی کرده است به اجتهاد حاکم واگذار می شود، و اگر در نزد او چیزی دلالت کند بر جرأت شخص به دروغ گفتن شهادتش را رد می کند و گرنه خیر.

حافظ بن حجر در «نزهة النظر» (ص 29) عدالت را چنین تعریف می کند: مراد از عادل کسی است که در او توانایی ملازمت تقوی و جوانمردی باشد، و مراد از تقوی: پرهیز از اعمال بد از شرک یا فسق یا بدعت است.

و در کتاب «فتح» نیز آن را اینگونه تعریف می کند: عدل و رضا در نظر جمهور کسی است که مسلمان، مکلف، آزاده، غیر مرتکب گناه کبیره و غیر مصر بر صغیره باشد.

اینها تعریفات علما بود در تعریف اصطلاحی عدالت، و اگر چه عبارات متنوع هستند ولی همه به یک معنی برمی گردند و آن اینست که عدالت: یک ملکه و قدرتی است در نفس که صاحبش را بر ملازمت تقوی و مروت وادار می کند، و این برای انسان محقق نمی شود مگر با انجام مأموریه و ترک منهی عنه، و دوری از آنچه که در مروت اخلاص ایجاد می کند، و نیز تحقق نمی یابد مگر با اسلام و بلوغ و عقل و سلامت از فسق. و مراد از فسق: ارتکاب گناهان کبیره و اصرار بر یکی از گناهان صغیره، چون اصرار بر گناهان صغیره آن را تبدیل به کبیره می کند.

و مروتی که اهل علم از آن یاد می کنند: آداب نفسانی است که صاحب آن را بر ایستادن در کنار اخلاق والا و عادات نیکو وامی دارد، و آنچه که در مروت اخلاص وارد می کند به دو سبب برمی گردد: اول: ارتکاب گناهان صغیره ای که بر خست و پستی دلالت می کند مثل سرقت یک چیز کوچک همچون پیاز یا کسر دانه ای از روی عمد.

دوم: انجام بعضی از چیزهای مباح که کرامت و یا هیبت انسان را از بین می برد و باعث سبکی می شود، مثل زیاد شوخی کردن مفهوم.

عدالت تحقق پیدا نمی کند در کسی که آن را در اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم جويا شود ، تمام آن ها عادل بودند و صفت عدالت در آن ها تحقق یافته است و اگر از یکی از آنها چیزی خلاف آن ثابت می شد مثل افتادن در گناهی ، به سرعت متوجه خدا می شدند و توبه نصوح می کردند ، توبه ای که رجوع او را ثابت می کرد و گناه و لغزشش را می شست ، پس خداوند از تمام آنها راضی باد .

تعدیل صحابه رضی الله عنهم توسط خداوند متعال و رسولش

دلایلی از کتاب و سنت بر تعدیل صحابه همدیگر را یاری کرده اند به نحوی که برای فرد شکاک ، شکی در تحقیق تعدیل آنها باقی نمی گذارد ، هر حدیثی که در بین راوی آن و بین پیامبر صلی الله علیه وسلم سند متصلی هست ، عمل به آن لازم نیست مگر بعد از اینکه عدالت رجال آن حدیث ثابت شود ، و نظر در احوال آنان واجب است بجز صحابی که حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وسلم گرفته است ، چون عدالت صحابه با تعدیل خداوند و خبر دادن از پاکی آنها و بر گزیدنشان با نص قرآن کریمی که به هیچ شکلی باطل در آن وارد نمی شود ، ثابت و معلوم است ، از جمله :

1. این آیه که می فرماید :

{ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرُّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا } [بقره / 143]

یعنی: « و اینچنین شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد ». وجه استدلال به این آیه ، این است که : کلمه « وسطاً » به معنی عادل و نیکو است ، و به خاطر اینکه مخاطبین این آیه به طور مستقیم صحابه هستند . تفسیر طبری (7/2) ، الجامع لأحكام القرآن (153/2) ، تفسیر ابن کثیر (335/1).

و بعضی از اهل علم ذکر کرده اند که اگر چه لفظ عام است ولی مراد از آن خصوص است ، و قولی گفته است : که آیه در حق صحابه نازل شده است نه غیر از آنان . الکفایه خطیب (ص 64) . بنابراین آیه گویای عدالت صحابه رضی الله عنهم است قبل از کسان دیگری از این امت که بعد از آنان آمدند .

2. آیه : { كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَلَى الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ } [آل

عمران / 110]

یعنی: « شما بهترین امتی بودید که برای مردم پدیدار شدید که به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند باز می دارید و به خدا ایمان دارید».

وجه استدلال: این آیه خوب بودن مطلق این امت را بر سایر امت های پیشین را ثابت کرده است، و اولین کسانی که در این خوبی، مخاطب این آیه هستند به طور مستقیم و در حین نزول، صحابه گرامی هستند، و این استقامت آنها را که خداوند آنها را به بهترین امت توصیف کند ولی اهل عدل و استقامت نباشند، مگر بهتر بودن غیر از این است، همانطور که جایز نیست که خداوند اعلام کند که آنها را امتی (وسط) یعنی عادل قرار داده است، ولی آنها جز این باشند. _الموافقات شاطبی (41-40/4) _.

3. آیه: {والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله والذین آووا و نصرؤا أولئک هم الموءمنون حقاً لهم مغفرة و رزق کریم} [انفال / 74]

یعنی: « و کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند و آنهایی که پناه دادند و یاری کردند، آنانند که به راستی موعمنند و برایشان مغفرت و رزق و روزی کریمانه ای خواهد بود». در این آیه خداوند عموم مهاجرین و انصار را به ایمان حقیقی وصف می کند و کسی که خداوند برایش چنین شهادتی بدهد به حقیقت به والاترین مرتبه عدالت رسیده است.

4. آیه: {و السابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار و الذین اتبعوهم بإحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و أعد لهم جنات تجری تحتها الأنهار خالدین فیها أبداً ذلک الفوز العظیم} [توبه / 100]

یعنی: « و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی پیرویشان کردند، خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند، و برای آنها باغهایی آماده کرده که از پای درختانش نهرها جاری است و در آن باغها جاودانه می مانند. این است کامیابی بزرگ».

وجه دلالت: خداوند متعال در این آیه رضایتمندی خود را از آنها اعلان داشته است، و رضایت او جز برای کسی که اهلیت رضایت را دارا باشد، ثابت نمی شود و اهلیت برای او به وجود نمی آید مگر برای کسی که در تمام امورش استقامت داشته باشد، و در دینش عدل داشته باشد.

5- آیه: { لقد رضی الله عن الموءمنین إذ یبايعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فأنزل السکينة

عليهم و أثابهم فتحاً قريباً } [فتح/18].

یعنی: « به راستی خدا هنگامی که موعمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنها راضی شد و از آنچه در دلشان بود آگاه گردید ، پس آرامش را بر آنها نازل کرد و پیروزی نزدیکی را به آنها پاداش داد ».

این آیه به طور واضح دلالت دارد بر تعدیل صحابه ای که در روز حدیبیه با پیامبر صلی الله علیه وسلم بودند ، و کیفیت دلالت آیه بر تعدیل آنان اینست که خداوند متعال به رضایتش از آنها خبر داده است و به ایمان آنها شهادت داده است و آنها را با راستی و وفا وسمع و طاعتی که در دلهایشان مستقر است تزکیه داده است ، و این تزکیه بزرگ از جانب خداوند صادر نمی شود مگر برای کسی که به بالاترین درجه در تحقیق استقامت بر آنچه که خداوند به او امر کرده ، رسیده باشد .

6. آیه : { مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ } [فتح 29 /

یعنی: « محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده خداست ، و کسانی که با اویند بر کافران سخت گیر و با همدیگر مهربانند . همواره آنها را در رکوع و سجود می بینی که فضل و خشنودی خدا را می جویند . نشانه (ایمان) آنها اثر سجده ای است که در چهره هایشان است . این وصف ایشان در تورات است ، و وصف آنها در انجیل ».

با این توصیفی که خداوند در کتابش از آنها کرده و این مدحی که با آن آنها را ستوده است ، هیچ راهی را برای شک در عدالتشان باقی نمی گذارد . _ تفسیر قرطبی (299/16) . و آیات کریمه دیگر .
اما دلالت سنت بر تعدیل آن ها :

رسول خدا صلی الله علیه وسلم در احادیث بسیاری آنها را توصیف کرده و در تنظیم آنها تفصیل داده است و با تعدیل آنها به زیبایی آنها را ستوده است ، از جمله این احادیث :

1- حدیثی که شیخین در صحیحشان « بخاری » (31/1) و مسلم (136/3) از حدیث ابوبکر^ه روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : (.....أَلَا لِيُبَيِّنَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ) . یعنی (آگاه باشید کسانی که از شما حاضر هستند به کسانی که غایب هستند برسانند) .

کیفیت استدلال : این سخن را پیامبر صلی الله علیه وسلم در بزرگترین جمع صحابه در حجة الوداع بیان داشتند ، و از جمله بزرگترین ادله ثبوت عدالت آنهاست ، وقتی که از آنها خواست آنچه را که از او شنیده اند به کسانی که در آن جمع حضور ندارند برسانند بدون اینکه یک نفر از آنان را استثنا کند .

2- شیخین در صحیحین «بخاری» (287/2-288) و مسلم (1964/4) از حدیث عمران بن حصین رضی الله عنهم روایت کرده اند که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : (خیر أمتی قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم) یعنی : بهترین امت من قرن من است آنگاه کسانی که به دنبال آنها می آیند و آنگاه آنهایی که به دنبال آنها می آیند) .

کیفیت دلالت : وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم به خیر بودن مطلق آنها گواهی می دهد می توانیم بگوییم که صحابه به طور مطلق عادل هستند .

3- بخاری (292/2) با اسنادش به ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می کند که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : (لا تسبوا أصحابی فلو أن أحدکم أنفق مثل أحد ذهباً ما بلغ مد أحدهم ولا نصیفه) . (یعنی یاران مرا دشنام مدهید ، به خدا قسم اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا ببخشد به یک مد و حتی نصف یکی از آنها هم نمی رسد) .

وجه دلالت : وصف آنها به غیر عدالت دشنام است ، بخصوص وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم بعضی از کسانی را که به او پیوستند و صحابه او شدند نهی کرد از بی احترامی به کسانی که در اسلام پیشی گرفته اند به خاطر جایگاههای فاضلی که داشتند ، بنابراین افراد ما بعد آنها به نسبت تمام آنها به طریق اولی از اینکار نهی می شوند .

و احادیث بسیار دیگر ، بنابراین تمام صحابه با تعدیل و ثنای آنها توسط خدا و رسولش عادل هستند ، و دیگر احتیاجی به تعدیل هیچ کس دیگری نیست .

اجماع بر عدالت صحابه رضی الله عنهم

اهل سنت و جماعت بر اینکه تمام صحابه بلا استثنا عادل هستند اجماع کرده اند و در بین آنها فرقی قائل نشده اند و نسبت به آنها حسن ظن دارند با نظر به اینکه خداوند با دادن افتخارهم صحبتی با پیامبر صلی الله علیه وسلم ، آنها را گرامی داشته است و نیز به خاطر مفاخر آشکاری که داشتند از جمله یاری دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم و هجرت با او و جهاد در حضور ایشان و محافظت از امر دین و به

پا داشتن حدود آن . بنابراین شهادت و روایاتشان مقبول است بدون تکلف در مورد اسباب عدالتشان به اجماع کسی که قولش معتبر است .

اجماع بر عدالتشان از جمع کثیری از علما نقل شده است ؛ از جمله این نقلها :

1- خطیب بغدادی در « الکفایة » (67) بعد از ذکر ادله ای از کتاب و سنت رسول الله که بر عدالت صحابه و عادل بودن تمام آنها دلالت می کند ، می گوید : این دیدگاه عامه علما و فقهای است که قولشان معتبر است .

2- ابن عبد البر در الإستیعاب حاشیه الإصابه (8/1) می گوید : اگر چه بحث احوال صحابه با اجماع اهل حق از مسلمانان یعنی اهل سنت و جماعت بر اینکه همه آنها عادل هستند ما را کفایت می کند ، با این حال واجب است که بر اسامیشان واقف باشیم .

3- حافظ ابن حجر در «الإصابه» (17/1) می گوید : اهل سنت متفق هستند بر اینکه تمام صحابه عادل هستند و جز دسته خاصی از بدعتگران در این مورد اختلاف پیدا نکرده اند .

و افراد دیگر غیر از اینها بسیار هستند . - نکا : فتح المغیث شرح ألفیه الحدیث (112/3) ، تدریب الراوی سیوطی (214/2) ، «المستصفی» غزالی (164/1) ، مقدمه ابن صلاح (ص 146-147) ، نووی در شرح مسلم (147/15) ، التقریب (214/2) ، ابن کثیر در « الباعث الحثیث » (ص 182-1881) ، شرح الفیه عراقی (13-14) ، سخاوی در « فتح المغیث » (108/3) و...

در تمام این نقلهای مبارک برای اجماع آن ائمه ، بیان واضح و دلیل قاطعی هست بر اینکه ثبوت عدالت صحابه به طور عام ، امری است قطعی و مسلم ، پس بعد از تعدیل خدا و رسولش و اجماع امت بر آن برای کسی شک و تردیدی باقی نمی ماند .

دیدگاه فقهای دیگر و اقوال شاذ در معنی عدالت صحابه :

در اینجا مذاهب دیگری وجود دارند که قوی مخالف با این اجماع دارند و صاحبان این مذاهب از کسانی هستند که به گفته شان و مخالفتشان اعتنا نمی شود ، و شایسته ذکر نیستند ، اما تنها برای اثبات باطل بودنشان و دور بودنشان از حق قولشان را می آوریم .

1- مذهب شیعه رافضی :

شیعه رافضی معتقدند که صحابه کرام عادل نیستند، بلکه معتقد به گمراهی هر کسی هستند که باور ندارد که پیامبر صلی الله علیه وسلم علی را خلیفه بلا فصل بعد از خود تعیین کرد ، و بر این باورند که تمام مردم بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم هلاک و مرتد شدند بجز افراد معدودی که انگشت شمار بودند . و سبب تکفیرشان این است که گمان می کنند آنها به خلافت غیر علی رضایت دادند و به انتخاب پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل نکردند و این اعتقاد آنها در کتابهایشان پر است .مراجعه شود «الإختصاص» مفید (ص 6) ، «كتاب الروضة کافی» کلینی حدیث شماره (356) و کتب دیگر.

2- مذهب معتزله:

اما آرای معتزله در باب عدالت صحابه در سه قول مضطرب است که مختصر اقوال این است :

قول اول : تمام صحابه عادل هستند مگر کسانی که با علی جنگیدند ، جمهوذر آنها با علی به حقیقت رسیدند و کسانی که با او جنگیدند اشتباه کردند . بنابراین ما طلحه و زبیر و عایشه و معاویه را متهم به خطا می کنیم . رج: «مقالات الإسلامیین» (245/2) ، «الفرق بین الفرق» (ص 120-121)

قول دوم: قول واصل بن عطاء که معتقد است یکی از دو گروه صحابی در دو جنگ جمل و صفین خطا کار بودند نه شخصاً . مانند کسانی که با یکدیگر دشمنی می کردند و یکی از آن دو قطعاً فاسق است ، و کمترین درجات دو گروه این است که شهادتشان مورد قبول نیست ، همانطور که شهادت دو دشمن بر علیه یکدیگر درست نیست. او گفته است : اگر عایشه و علی و طلحه در نزد من بر یک دسته سبزی شهادت بدهند به شهادتشان حکم نمی کنم. «الملل والنحل» شهرستانی (49/1) ، «میزان الاعتدال» ذهبی (329/4) ، «الفرق بین الفرق» (ص 120) .

قول سوم : قول عمرو بن عبید است ؛ او چنین معتقد است که دو طرف متحارب در دو جنگ جمل و صفین همه فاسق گشتند و می گوید : شهادت مجموع آنها را قبول نمی کنم ، خواه از هر دو گروهی که باشند یا بعضی از آنها از حزب علی و بعضی از حزب جمل باشند. «الفرق بین الفرق» (ص 121)، «الملل والنحل» (49/1) .

3- مذهب سوم :

حکم آنها در مورد عدالت حکم کسان بعد از ایشان است در لزوم بررسی عدالت آنها در هنگام روایت . این سخن ابوالحسین القطان از علمای شافعی است . و سخاوی در « فتح المغیث » (112/3) آن را بیان کرده است ، «الإحکام فی اصول الأحکام» آمدی (274/1) و «شرح مختصرالمنتهی» (67/2) .

4- مذهب چهارم:

عدالت تنها برای کسی از صحابه ثابت می شود که همیشه همراه پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده باشد ، نه کسی که او را دیده یا ملاقات کرده یا برای مدتی کم به او سرزده است . اینها مذاهبی هستند که صاحبان آنها در مسأله عدالت صحابه با اجماع اهل سنت و جماعت مخالفت ورزیده اند و همچنانکه دیدیم مبتنی بر یک شبهه واهی هستند و جز سستی و ضعف چیزی به آن افزوده نمی شود.

تحریم دشنام به صحابه :

دشنام دادن به صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم با نص صریح قرآن حرام است ، و این چیزی است که فرقه نجات یافته این امت بدان معتقد است .

دلالت قرآن بر تحریم سب صحابه رضی الله عنهم :

در بیشتر از یک آیه از قرآن به تحریم دشنام به صحابه اشاراتی شده است ، از جمله :

1- آیه : « والسابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار و الذین اتبعوهم بإحسان رضی الله عنهم و

رضوا عنه » [توبة: 100]

یعنی: « و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی پیرویشان کردند ، خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند».

وجه دلالت : خداوند متعال به طور مطلق از آنها راضی شده است و از پشتازان ، بدون شرط قراردادان إحسان راضی شده است ولی از تابعین راضی نشده مگر اینکه به احسان و نیکی از سابقین تبعیت کنند و رضایت از جانب خدا یک صفت قدیم است و از عبدی راضی نمی شود مگر اینکه دانسته است که موجبات رضایت او را فراهم می کند و کسی که خدا از او راضی شده باشد هرگز بر او خشم نخواهد گرفت.

2- {إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا} [أحزاب

[57:

یعنی: « بی گمان کسانی که خدا و پیامبر او را می آزارند ، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت بار آماده کرده است ».

وجه دلالت : آزار دادن رسول خدا صلی الله علیه وسلم شامل هرگونه آزار قولی یا عملی می شود از دشنام دادن و توهین و یا بی اعتبار کردن او یا دینش ، یا چیزی که به اذیت او برمی گردد. و از جمله چیزهایی که ایشان را می آزارد ؛ توهین به اصحاب اوست و پیامبر صلی الله علیه وسلم اعلام کرده است که آزار دادن آنها آزار دادن اوست و هر کسی او را بیازارد خدا را آزرده است . المسند (87/4) ، « تیسیرالکریم الرحمن» (121/6) .

3- {وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغِيرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا}

[الأحزاب:58]

یعنی: « و کسانی که مردان و زنان مؤمن را با (نسبت دادن) گناهی که نکرده اند آزار می دهند ، قطعاً تهمت و گناه آشکاری را به گردن گرفته اند».

وجه دلالت: از توهین به مردان و زنان مؤمن نهی شده است به چیزی که به آنها نسبت داده می شود درحالی که آنها از آن بری هستند و آن را انجام نداده اند ، و صحابه رضی الله عنهم در صدر مؤمنین قرار دارند ، و در هر آیه ای که با (یا ایها الذین آمنوا) شروع می شود در ابتدا آنها مورد خطاب هستند . و آیات بسیاری دیگر از این قبیل .

دلالت سنت بر تحریم دشنام دادن صحابه رضی الله عنهم:

به تحقیق سنت نبوی بر تحریم دشنام دادن صحابه و تعرض به آنان با چیزی که در آن نقص هست ، دلالت کرده است و پیامبر صلی الله علیه وسلم از افتادن در چنین گمراهی هشدار داده است ، چون خداوند متعال آن ها را بر هم صحبتی پیامبرش و نشر دین و بالا بردن اعتبار آن برگزیده است ، و در محبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم به بالاترین درجه رسیدند ، و وزرا و یاران او شدند که از او دفاع می کردند و با جهاد و دفاع برای تمکین دین در زمین خدا تا جائیکه به نقاط مختلف جهان رسید و به طور کامل و بدون نقص به دست نسل های پیرو و متابع رسید از جمله احادیثی که دلالت می کنند بر تحریم دشنام دادن آنها :

1- حدیثی است که شیخین در صحیح خود از ابو سعید خدری روایت کرده اند که گفت : (قال

رسول الله : لا تسبوا أصحابی أئمة) این حدیث مشتمل بر نهی و پرهیز از توهین به صحابه رضی الله عنهم است ، و صراحتاً دلالت می کند بر تحریم دشنام آنها ، و حتی بعضی از علما توهین به صحابه را معصیت و جزو گناهان کبیره به حساب آورده اند . شرح مسلم (93/16) .

2- حافظ با اسناد دادن حدیثش به عایشه رضی الله عنها روایت می کند که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : (لا تسبوا أصحابی لعن الله من سب أصحابی) یاران مرا دشنام مدهید خداوند لعنت کند کسی را که به اصحاب من دشنام بدهد . هیشمی این حدیث را در مجمع الزوائد (21/10) آورده است و رجال آن رجال صحیحی هستند .

3- و همچنین با اسنادش به ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : (من سب أصحابی فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين) . یعنی : هر کسی که اصحاب مرا دشنام دهد لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر او باد . سیوطی آن را در الجامع الصغیر آورده است و ألبانی اسناد آن را در صحیح الجامع ، حسن دانسته است .

4- طبرانی از حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : (إذا ذکر أصحابی فأمسکوا) یعنی : وقتی نام اصحاب برده شد دست نگه دارید . مجمع الزوائد (207/7) . و ألبانی سندش را در صحیح الجامع صحیح دانسته است . و احادیث صریح دیگری که از دشنام دادن اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم نهی می کند ، بنابراین مسلمان باید از دشنام دادن آنها یا از چیزی که آنها را بد نام می کند پرهیزد . امام ذهبی

گناهانی را که از کبائر هستند در کتابش به نام «الکبائر» (233-237) جمع آوری کرده و و دشنام به صحابه را جزو آنها شمرده است.

نتیجه آنچه گذشت این است که سنت دلالت می کند بر اینکه دشنام دادن صحابه از بزرگترین کبائر و زشت ترین کارها است و کسی که دچار چنین عمل زشتی شود، از کسانی است که تلاششان در دنیا تباه شده است؛ در حالی که آنها گمان می کنند که کار خوبی انجام می دهند.

کلام علمای سلف در تحریم توهین به صحابه :

حقیقتاً متونی که از سلف امت از صحابه و تابعین وجود دارد بسیار است و همه آنها تحریم دشنام دادن به صحابه و دفاع از آنها را تأیید می کنند و در نکوهش و عقوبت کسانی که زبانشان را به بدگویی و ناسزا گفتن به آن نیکان اخیار باز می کنند متنوع هستند، از جمله :

1- ابن الأثیر در جامع الأصول (408/9-409) از رزین از حدیث جابر بن عبدالله رضی الله عنه ذکر کرده است که گفت : به عایشه گفتند : دسته ای از مردم به اصحاب رسول الله حتی ابوبکر و عمر زبان درازی می کنند ، گفت : چه چیزی شما را از این کار به تعجب وامی دارد ؟ عملشان را تباه کردند حال آنکه خدا دوست داشت که اجر آنها را تباه نکند .

2- ابن بطة در شرح «الإبانة» (119) با دادن اسناد صحیح به ابن عباس روایت می کند که گفت: اصحاب محمد را دشنام ندهید که مقام یک لحظه آنها با پیامبر صلی الله علیه وسلم بهتر است از عمل چهل سال هریک از شماست.

3- ابو یعلی و طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها روایت می کند که او به ابو عبدالله جدلی گفت : ای ابوعبدالله آیا در میان شما کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم را دشنام دهد ؟ گفت: کی به رسول خدا صلی الله علیه وسلم دشنام داده می شود ؟ گفت: مگر به علی و محبانش دشنام داده نمی شود حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را دوست می داشت ؟. مجمع الزوائد (130/9) با سند صحیح .

4- محمد بن عبدالواحد مقدسی با اسناد صحیحش به سعید بن عبدالرحمن بن ابی أبزی روایت می کند که گفت: به پدرم گفتیم : نظرت در مورد کسی که ابوبکر را دشنام می دهد چیست؟

گفت: باید کشته شود ، گفتیم : اگر عمر را دشنام دهد؟ گفت: باید کشته شود. تهذیب التهذیب
(133-132/6) .

- 5- مالک بن انس می گوید : کسی که به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم توهین کند ،
هیچ سهمی در اسلام ندارد . شرح « الإبانة » ابن بطّة (ص 162) .
- 6- عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی می گوید: کسی که به ابوبکر صدیق (رض) توهین کند از دین
برگشته و خویش مباح است . همان منبع .
- و اقوال بسیار دیگر از این قبیل .

حکم دشنام دهنده صحابه و عقوبت او

علما در حکم و عقوبت کسی که به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم توهین کند اختلاف پیدا
کرده اند در اینکه آیا با توهینش کافر می شود و عقوبت او قتل است یا اینکه فاسق است و با تعزیر
معاقبه می شود .

- 1- جمعی از علما معتقدند کسی که به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم توهین کند یا آنها
را بی اعتبار کند و در عدالتشان طعنه وارد کند و کینه اش را نسبت به آنان صراحتاً اعلام کند
کافر است و کسی که چنین صفتی داشته باشد خون خود را مباح کرده و قتلش حلال است ،
مگر اینکه توبه کند و به آنها رحمت بفرستد.
- و از پیشینیانی که دارای چنین نظری هستند :

- 1- صحابی عبدالرحمن بن أبزی ، همانطور که در کتاب نهی از دشنام به صحابه (ص 23) آمده است
.
- 2- عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی ، در شرح الإبانة ابن بطّة (ص 162) .
- 3- ابوبکر بن عیاش ، شرح الإبانة (ص 160) .
- 4- سفیان بن عیینة ، کتاب نهی از دشنام به صحابه (ص 24-25) .
- 5- محمد بن یوسف الفریابی ، شرح الإبانة (ص 160) .
- 6- بشر بن حارث مروزی ، شرح الإبانة (ص 162) .

7- محمد بن بشار العبدی ، شرح الإبانة (ص 160) .

و بسیاری دیگر . این ائمه تصریح کرده اند به کفر دشنام دهنده صحابه و بعضی از آنها همراه با آن تصریح کرده اند به اینکه با قتل معاقبه می شود ، و برخی از علمای حنفیه و مالکیه و شافعیه و حنابله و ظاهریه چنین نظری دارند .

2- دسته ای دیگر از علما معتقدند که دشنام دهنده صحابه به سبب دشنامش کافر نمی شود بلکه فاسق و گمراه محسوب می شود ، و با قتل نیز معاقبه نمی شود بلکه به تأدیب و تعزیر او کفایت می شود به نحوی که او را از ارتکاب این جرمی که از گناهان کبیره و محرمات زشت محسوب می شود ، بازدارد ، و اگر از این کار دست برنداشت عقوبت بر او تکرار می شود تا توبه کند . از امامانی که چنین دیدگاهی دارند :

1- عمر بن عبدالعزیز ، صارم المسلول (ص 569) .

2- عاصم احوول ، ابن تیمیه آن را در صارم المسلول (ص 569) ذکر کرده است .

3- امام مالک ، الشفاء (2/267) .

4- اسحاق بن راهویه ، صارم المسلول (ص 568) .

و جمع کثیری از علما . از این نقل ها مشخص می شود که دسته ای از علما بر این باورند که دشنام دهنده صحابه فاسق و مبتدع هستند نه کافر ، و بر حاکم واجب است که به نحو شدیدی که منجر به قتل نشود او را تأدیب کند.

آنچه در اینجا ترجیح داده می شود این است که دشنام دهنده صحابه کافر نیست ، اما این به طور مطلق نیست ، بلکه مشروط است به عدم برخورد با نصوص صریح کتاب و سنت صحیح ، و عدم انکار چیزی که ضرورتاً در دین معلوم است ، بر این اساس کلام کسی که توهین کند به عدم تکفیر حمل می شود . والله اعلم .

در خاتمه امیدوارم در بیان منهج صحیحی که هر مسلمانی باید در باره صحابه رسول خدا صلی الله علیه وسلم به آن معتقد باشد و معنی عدالتی که صحابه از آن بهره مند هستند ، موفق شده باشم .

با درود و احترام ، برادران : أبو عبدالله الذهبی ...